

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و الصلاة والسلام على سيدنا و نبينا أبي القاسم المصطفى محمد و على أهل بيته الطيبين الطاهرين و اللعن على اعدائهم أجمعين.

در مباحث قضاء به مسأله ثامن رسيديم، صاحب شرايع (ره) می فرماید: «إذا حدث به ما يمنع من الانعقاد انعزل و ان لم يشهد الامام بعزله كالجنون او الفسق و لو حكم ينفذ حكمه.»

این فراز اول مسأله است که ذیل آن چند فرع دیگر را مطرح می کنند؛ در این فراز اول فرمایش صاحب شرايع این است که شرايطی که در قاضی ابتدانا برای نصبش به سمت قضاء شرط است، استدامتاً هم شرط است. یعنی علاوه بر این که هنگام شروع به کار برای قاضی این امور شرط بلکه بعدها اگر شرايط از بین رفت ایجاد اشکال می کند. بعد می فرماید: این شرايط اگر از اول نباشد شخص برای قضاوت نصب نمی شود ولی اگر که ابتدا شرايط را داشته و نصب شده اما در طول زمان که قضاوت انجام می دهد این شخص از سمت معزول می شود یعنی حتی بدون عزل سمتش را از دست می دهد.

بین عزل و انعزال تفاوت است، در واقع اگر جایی موضوع، مصداق عزل باشد مادامی که عزل ثابت نشده، صلاحیت کسی که هنوز عزلش ابلاغ نشده باقی است، مثلاً می گوییم عقد وکالت عقدی است جایز که اگر موکل هر وقت بخواهد می تواند وکیل خود را عزل کند، موکل در خانه نشسته و وکیل را که در جای دیگری است عزل می کند. اگر فردای آن روز آن وکیل مورد وکالت را انجام دهد آیا ممضا و نافذ هست یا خیر؟ طبعاً اگر چنانچه موکل این عزل را به اطلاع وکیل نرسانده باشد، اقدامات او معتبر است ولی اگر وکیل منعزل شده باشد چگونه؟ فرض کنید این وکیل، مجنون شود که بلافاصله بعد از جنون از سمت وکالت منعزل است، این انعزال قهری است در حالی که عزل، ایقاع است و نیاز به اراده دارد و اگر وکیلی مجنون شد طبیعی است که دیگر سمتی ندارد و هر کاری که بعد از جنون انجام داده باشد، باطل است. بنابراین فرق است بین صورت عزل و صورت انعزال.

اگر امام (ع) در خود می خواست به هر دلیلی یک قاضی را عزل کند یا دو شاهد بر عزل قاضی می گرفت و مکتوبی را به دست این ها می داد و آنها را روانه به بلد قاضی می کرد برای ابلاغ عزل و در این صورت تا

زمانی که حکم عزل قاضی ابلاغ نمی شد، قضاوت هایی که قاضی کرده معتبر است. ولی در صورت انعزال از همان لحظه انعزال، حکم قاضی دیگر معتبر نخواهد بود. این صورت در بیان مرحوم علامه حلی با تعبیر «کالجنون» آمده است یعنی از لحظ طرو جنون از سمت قضاء منعزل است و ما منتظر حکم عزل نمی نشینیم و حتی منتظر اطلاع امام از عارض شدن جنون نمی شویم.

عبارت ایشان این است «اذا حدث به ما يمنع من الانعقاد» اگر به نحو طاری یک صفتی در قاضی پدید بیاید که مانع از انعقاد ولایت القضاء است، یعنی هرچه ما در قاضی شرط تحقق ولایت القضاء می دانیم، هرکدام اگر از دست برود مثل از دست رفتن علم و اجتهاد، یا شرط عدالت، یا کور شدن به فرض شرط بصر، یا اخرس شدن به فرض اشتراط قدرت بر تنطق در این صورت قاضی منعزل می شود. یعنی خود به خود آن سمت را از دست می دهد لذا این منشأ یک احکام تکلیفی بر خود قاضی هم هست مثلاً اگر فردی مشغول امر قضاء شده و الان در معرض رشوه یا عشوه قرار گرفته و خدایی ناکرده پایش لغزیده، وقتی این طور شد فاسق است و در این صورت منعزل می شود و سمت ندارد، در این صورت حقوقی که می گیرد سحت است چون هرچند دیگران خبر ندارد، خودش می داند که فاسق است و حق قضاوت ندارد.

اگر این مطلب برای طرفین متخاصمین هم معلوم و محرز باشد، اطاعت از حکم چنین قاضی بر آن ها نیز تکلیفاً واجب نیست ولی از نظر اثر وضعی، احکامی که از سوی این قاضی صادر شده پس از آن که مثلاً طرو فسق یا جهل شد باطل است. پس اثر تکلیفی بر قاضی حرمت قضاوت کردن و اصدار حکم و اخذ دستمزد است ولی بر احکامی که صادر شده اثر وضعی بطلان جریان پیدا می کند، این بیان مرحوم محقق حلی در شرایع است و برای فرمایش خود اقامه دلیل کرده اند و می فرمایند: ما دو دلیل برای این مطلب داریم، دلیل اولی که داریم این است که شروطی که برای تصدی منصب قضاء لازم است و باید وجود داشته باشد، این شرایط، به نحو علت موجهه صرف نیست بلکه به نحو علت مبقیه هم هست یعنی این شرایط صرفاً برای شروع به کار نیست بلکه شرایط استدامه ای هم هست و دلیل این امر اطلاقی است که در ادله نصب داریم. وقتی می فرماید: «انظرو الی رجل منکم» یعنی مسلمان و شیعه باشد، یعنی باید کلاً این شرط را داشته باشد نه فقط ابتدای کار، «یعلم شیئا من قضایانا» یعنی باید تا آخر عالم باشد. پس ادله نصب به حسب اطلاق هم صورت وجود شرایط حین نصب را می توان از آن استفاده کرد و هم در ادامه کار قاضی.

اصولاً اگر غیر از این باشد، فی الواقع محل نظر و اشکال است چون شما اگر از نظر عقلی هم ملاحظه کنید، شخصی به عنوان قاضی می خواهد قضاوت کند باید این شرایط را داشته باشد، نه این که این شرایط فقط برای حین نصب باشد. لذا طرو فقدان شرط برای قاضی، مصداق انعزال است چون این منصب یک منصب خطیری است که این شرایط هم شرط ورود به آن و هم شرط بقای آن است. چون لسان دلیل اطلاق دارد و به حسب اطلاق لسان دلیل کسی که این گونه شرایط را در ادامه نداشته باشد مشمول دلیل نصب نمی شود.

و الحمد لله رب العالمين

<http://feqhvaqaza.com>